

نواندیشان دینی و دموکراسی

منبع: نشریه روشنگران، خردادماه ۱۳۹۵.

سروش دباغ فرزند عبدالکریم سروش، پژوهشگر و محقق حوز های فلسفه، ادبیات و دین است که در خرداد ماه ۱۳۵۳ در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی و دانشگاهی خود را در تهران گذراند و مدرک دکترای داروسازی را از دانشگاه علوم پزشکی تهران دریافت و از دانشگاه وارویک انگلستان دکترای فلسفه ی تحلیلی گرفت. بین سال های ۷۹ تا ۸۱ سمت مدیریت مؤسسه معرفت و پژوهش را به عهده داشت. در همان مکان به تعلم نزد اساتیدی که در آنجا گرد هم می آمدند مشغول بود. گاهی هم به عنوان مدرس در حوزه دین شناسی به تدریس می پرداخت. همچنین در جلسات ماهانه حلقه کیان شرکت می جست. در تمامی این سال ها در محضر پدر به فراگیری دروس و علوم ی هم چون فلسفه غرب، تاریخ فلسفه، فلسفه علم، فلسفه تحلیلی، فلسفه زبان و علوم اجتماعی، معرفت شناسی و عرفان اسلامی مشغول بود تا اینکه در اوایل سال ۱۳۸۱ جهت ادامه تحصیل عازم انگلستان شد و در دانشگاه وارویک در مقطع دکتری فلسفه اخلاق با گرایش تحلیلی مشغول به تحصیل شد. پژوهش های او عمدتاً در حوزه فلسفه اخلاق، فلسفه تحلیلی، دین شناسی، عرفان، مولوی پژوهی، فلسفه زبان و روشنفکری دینی است. وی در آثار و گفتگوهای خود به دفاع از روشنفکری دینی برخاست و از امکان تحقق آن دفاع کرد.

مسئله ی نواندیشان دینی و دموکراسی از جمله مباحثی است که از آغاز ایجاد این جریان مورد نقد و واکاوی قرار گرفته است و پیرامون این موضوع مصاحبه ای دراز آهنگ با این پژوهشگر فلسفه داشتیم که صورت منقح آن به شرح زیر است. ماقبل ورود به مضمون اصلی باید تشکری فراوان از جناب سروش دباغ نمایم که با گشاده رویی دعوت این مصاحبه را پذیرفتند.

جناب سروش، بسیار مایلیم در آغازین سوال، سیر کوتاهی از نقش روشنفکران در گذار به جامعه ای دموکرات بیندازیم؟ از نگاه شما نقش کدام قشر از روشنفکران (دینی و غیر دینی) در صفحات تاریخ برجسته می نماید؟ نوع برخوردشان با متقضیات زمانی و مکانی چگونه بوده؟

در ابتدا خدمت شما و خوانندگان نشریه ی روشنگر در دانشگاه شیراز سلام عرض می کنم
به اختصار عرض کنم؛ تصورم این است، هم نواندیشان و روشنفکران دینی و هم نواندیشان غیر دینی در این میان نقش آفرینی کرده اند. البته باید توجه داشت که معیار های زمانی در دهه های منتهی به انقلاب ۵۷ با آنچه امروز و در دهه های اخیر تجربه کردیم متفاوت بود. مرادم این است که از مستثنایات و موارد قلیلی چون مرحوم بازرگان که بگذریم، عموم روشنفکران ما در پی نهادینه کردن ساز و کار دموکراتیک به مثابه ی پروژه ی اجتماعی و سیاسی خود نبوده اند. انقلابی گری معیار زمانه بود و کثیری در پی این بودند به نحوی از انحاء یا از بومی گرایی سخن بگویند. (در آثار جلال آل احمد و علی شریعتی و البته با ارجاع به خود ایرانی - اسلامی به نزد شریعتی و خود ایرانی به نزد جلال آل احمد). نوعی بومی گرایی و بومی اندیشی هم در آثار این روشنفکران به چشم می خورد. علی ای حال، نهادینه کردن ساز دموکراتیک در این میان دست بالا را نداشت. اما پس از انقلاب این گفتمان به گفتمانی مسلط بدل شد. در ۲۵ سال اخیر هم نواندیشان دینی و هم نواندیشان عرفی نقش آفرینی کردند. اما نباید از حق و انصاف گذشت که در زمان صدر مشروطه و آشنایی با مدرنیته و مدرنیزاسیون تعداد کثیری از روشنفکران خدمتی کردند و به معرفی آثار متفکران، جامعه شناسان،

فیلسوفان و ادبای مغرب زمین پرداختند. علی ای حال، روشنفکران به تعبیر شما در صفحات تاریخ معاصر در پی نهادینه کردن ساز و کار دموکراسی و آشنایی با مغرب زمین، ادبیات و علوم انسانی جدید نقش بی بدیلی داشته اند.

آیا شما هم معتقدید الزامات دیانت راه را بر تحرک و خیزش روشنفکران دینی در دست یازی به جامعه ای مردم سالار(مراد ما جامعه ای مبتنی بر تکثر گرایی، جامعه ی مدنی پویا، انسان گرایانه، ارزش گذاری بر فرد و آزادی های فردی و ...) کند کرده است؟ چون باید چارچوب های دیانت و شریعت با مبانی مردم سالاری همخوانی شود. چنان که جامعه ای فعال در چال تناقضات و ابهامات نیفتد؟

به تعبیر شما می توانم بفهمم که مواعی بر سر راه نواندیشان و روشنفکران دینی قرار داده ،اما فکر نمی کنم ابهامات و تناقضاتی را ایجاد کرده باشد. کوشش های فکری ۱۵ و ۲۰ ساله ی نواندیشان دینی هم این را نشان می دهد که رفته رفته مسئله نزد ایشان روشنتر شده است. بنده در بازخوانی آثار روشنفکران و نواندیشان دینی معاصر، همچون: عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری نیز به این موضوع پرداخته ام.

فی المثل مجتهد شبستری در دو کتاب: "نقدی بر قرائت رسمی از دین" و "تاملی بر قرائت های انسانی از دین" توضیح می دهد که چگونه از سازگاری دموکراسی و دیانت خبر می دهد. پیش از آنهم سروش در کتاب "فرد بهتر از ایدولوژی" و "مدارا و مدیریت مومنان" از این امر سخن می گوید .

آنچه که در می یابم با در نظر قرار دادن اجتهاد در اصول و تفکیک میان ذاتیات و عرضیات و رفرورم در فقه؛ نواندیشان دینی در پی این هستند از ساز گاری و تناسب دیانت و حکومت و ساز و کار دموکراتیک سراغ بگیرند. ارتباط وثیق سیاست و دیانت از سویی و عدم ارتباط میان دیانت و حکومت سخن گفته اند. بنده در سخنرانی "دین، اخلاق و سکولاریسم در دانشگاه کلگهه ایراد شد سعی نمودم با استشهاد به آرای نواندیشان دینی توضیح دهم که ما باید دوگانه ای میان دیانت و سیاست از سویی و دوگانه ای میان دیانت و حکومت از سوی دیگر تفکیک کنیم. کثیری از نواندیشان دینی بر این باورند که ارتباط حقوقی میان دیانت و حکومت برقرار نیست اما معنی اش این است: فقهاء و دیانت نباید پشتوانه ی حکومت برای حکمرانی قرار بگیرد. اما ارتباط میان دیانت و سیاست یک امر طبیعی ست چونکه سیاست ورزی از شئون زندگی انسانی است و اگر کثیری از مردم جامعه دیندار باشند دغدغه های دینی به نحو طبیعی در سیاست ورزی ریزش می کند. چنانکه در علم ورزی و چنان با نسبتش با محیط زیست. به نحو طبیعی آن بخش از دیانت که ارزش های اخلاقی باشد ریزش می کند. با نگاه به آمریکا که دولت سکولار هست ، اما سیاست بدین معنا دینی هست. فی المثل مقوله ای چون سقط جنین یکی از موضوعات مهم ریاست جمهوری است. چرا که دموکرات ها بر آنند که سقط جنین را آزاد کنند و جمهوری خواهان بر آنند به طرفداران خود اطمینان خاطر دهند که سقط جنین را آزاد نخواهند کرد. دلیل این اتفاق آنست که قریب به نیمی از مردم آمریکا دینی و مذهبی است. بدین خاطر ۲ گروه سیاسی و رقیب هر یک مخاطبان خود را اختیار کرده است. اگر جامعه دینی نبود سخن از سقط جنین محلی از اعراب نداشت، بدین خاطر ۵۰ درصد از مردم آمریکا تعلق خاطر پر رنگی به دین دارند و روی public ها انگشت تاکید نهاده اند. پس دیانت از سیاست جدا نیست و جدا نمی شود؛ چونکه امری جوشیده از بطن جامعه است. اما دیانت از حکومت اگر کسی بگوید جداست پس قائل به این است که مشروعیت سیاسی از دل دیانت بر نمی خیزد. قائلان به حکومت دینی بر این باورند که: "دیانت از حکومت جدا نیست و مشروعیت سیاسی از دل سنت بر می خیزد" و عموم نو اندیشان دینی متاخر قائل هستند که دیانت از حکومت جداست به صورتی که در آثارشان به تفصیل آورده اند . هر چند دیانت از

سیاست جدا نیست و اگر کسی چنین سخنی گفت مشخص است که ابعاد مسئله برایش روشن نیست و پختگی ندارد. نمی شود دیانت از سیاست جدا باشد. در جامعه ای چون سوئد دیانت از سیاست جداست چون اکثریت قریب به اتفاق مردم دیندار نیستند و همه شئون زندگی من جمله سیاست ورزی با آموزه های دینی رابطه ای ندارد و ارزش های دینی در آن ریزش نمی کند. اما در جامعه ای چون امریکا و ترکیه بدین معنا که دولت سکولار هست اما دیانت از سیاست جدا نیست؛ دولت سکولار هست، یعنی: حکومت از دیانت جداست و حاکمان پشتوانه ی مشروعیت سیاسی خود را از دیانت دریافت نمی کنند. اگر این دوگانه را از هم تفکیک کنیم رابطه ی میان دیانت، سیاست و حکومت را منقح تر می توانیم توضیح دهیم. بنده در جلسات بازرگان شناسی کوشیده ام در آثار بازرگان متقدم و متاخر این امر را واکاوی کنم و نشان دهم به چه معنا بازرگان متاخر به جدایی دیانت و حکومت رسید که دست کم این امر با بازرگان پیش از انقلاب برای او برجسته شد.

جناب سروش، معتقدید که روشنفکران نسل چهارم در همخوانی اسلام و دموکراسی دچار بحران شده اند؟ جناب عبدالکریم سروش در آغاز از حکومت دموکراتیک اسلامی سخن گفتند اما عده ای معتقدند این نظر دچار اشکالاتی شده است؟ من با اصلاحاتی چون بحران که بار ارزش داورانه دارد خیلی همدلی ندارم. اگر بحث نظری است گفتگو می کنیم و نشان می دهیم که کجاها خبط و خطایی صورت گرفته و استدلالات در کجا مقنع نیست. از تعبیری چون بحران که ارزش مدارانه است من شخصا به کار نمی برم. تصورم این است: چرا بحران؟ مسئله رفته رفته روشتتر شده و سویه های آن مشخص تر شده و آقای سروش آمدند و در ۶ و ۷ سال اخیر صراحتاً از تعبیر حکومت فرا دینی استفاده کرد و سعی کرد آن را برای توضیح رابطه ی میان دیانت، حکومت و سیاست به کار بگیرد. با حکومت دموکراتیک دینی با علامت سوال و تعجب که برخی دقت نمی کنند ایشان آغازید اما متعلق به ۲۲ الی ۲۳ سال پیش بود. به مرور زمان مسئله روشتتر شد و سویه های مختلف امر را کاویدند. ایشان در مقاله ی "تحلیل مفهوم حکومت دینی" که سال های ۷۵-۷۶ که منتشر شد آوردند که: کار اصلی حکومت ها عبارت است از تامین حاجات اولیه و پس از این امر نوبت به حاجات ثانویه می رسد. پس از آن از اجتهاد در اصول یاد کرد و چنانکه آورده ام نه فقط در باب نسبت میان دیانت، حکومت و سیاست که کلاً نسبت به میان فقهت و دیگر مولفه های دینی را ذیل ذاتیات و عرضیات صورت بندی کرد. بعد از تفکیک رابطه ی حقیقی و حقوقی میان دیانت، حکومت و سیاست سخن گفت که در کتاب "ادب قدرت، ادب عدالت" توضیح داده است و مضامینی شبیه به آنچه که من آورده ام و آن ها را صورت بندی کرده ام فکر نمی کنم چه در آثار ایشان و چه آثار دیگر نواندیشان از این حیث بحرانی پیش آمده است. فکر می کنم از قضا مسئله روشتتر شده است و ابعاد مختلف به نیکی واکاوی شده و اگر هم اکنون نسبت به آنچه که این بحث ها صورت گرفته و آنچه در عمل محقق میشه فاصله ای است. به نظرم به سبب ابهامی خواهد بود که الان در این نظرات پیدا شده است.

بحث های گسترده پیرامون روشنفکری دینی آیا می تواند معطوف به سابقه ی استبداد دینی باشد؟ اگر بله تا چه اندازه؟
بله کاملاً. همه چیز ما دیالکتیکی هست. یعنی در عالم انسانی تعامل و کنش و واکنش دست در دست هم پیش می روند و آنچه که دینداران در جامعه ی دینی تجربه کرده اند این واکنش ها را سر برآورده است و مشخصاً نواندیشان دینی ایرانی از تجربه ی حکومت دینی ۳-۴ دهه ی گذشته و پیش از انقلاب آموخته اند. در این تعاملات است که ایده های خود را منقح تر می کنیم. آنچه که در

جوامع اسلامی رخ داده، قطعاً موثر و برانگیزاننده بوده تا ایشان طرح‌های نواندیشانه‌ی خود را در باب نسبت میان دینت، حکومت و سیاست را مطرح کنند.

تعدادی از دینداران با تکیه بر منابع دینی از ناسازگاری میان دین و دموکراسی دم می‌زنند. زیرا می‌گویند: دموکراسی از همان غربی نشأت می‌گیرد که نظامشان استوار بر سکولاریسم، پلورالیسم، لیبرالیسم و اومانیسم است.

نگاه روشنفکران دینی بدین مسئله چگونه است؟ آیا این جهان بینی‌ها راه را بر جدایی از مرجعیت دینی هموار نمی‌کند؟ نواندیشان دینی از سازگاری میان اسلام و دموکراسی سخن می‌گویند و در پی استخراج این مضامین از دل سنت دینی نیستند. سخن بر سر سازگاری یا عدم سازگاری مقولاتی چون سکولاریسم، پلورالیسم، لیبرالیسم با سنت دینی است. سوال ما این هست. آیا می‌توان هم مسلمان بود هم لیبرال؟ آیا می‌توان هم پلورالیست بود هم مسلمان؟ آیا می‌توان سکولار سیاسی بود هم مسلمان؟

پاسخ نواندیشان دینی بدین سوالات مثبت است. اما نمی‌توان هم سکولار فلسفی بود هم مسلمان. چون سکولار فلسفی معتقد است جهان دارای ساحت قدسی نیست.

این موارد راه را بر جدایی از مرجعیت دینی هموار نمی‌کند. زیرا راه را بر قرائت رسمی از دینت می‌بندد. یعنی متضمن نقد قرائت و تفسیر رسمی از دینت است. اگر تفسیر رسمی از دینت وجود نداشته باشد دینداران قادراند مباحثشان را در فضای عمومی طرح کنند. البته حکومت هم لازم است اصول اخلاقی اولیه را پاس بدارد تا چنین اموری تحقق پیدا کند؛ همچون جامعه‌ی ترکیه. بدین صورت که جامعه دینی است و به این معنا سکولار است و می‌شود پلورالیسم را در آن سراغ گرفت. البته در سالیان اخیر از این حیث مشکلاتی در ترکیه ظهور کرده است.

علی‌ای حال فکر می‌کنم بدین معنا شدنی باشد. اگر مسئله را درست تقریر کنیم و از ذات اسلام و دموکراسی سراغ نگیریم می‌توان روایتی از اسلام را با روایتی از دموکراسی سازگار کرد.

صادق لاریجانی در مقاله‌ی تحت عنوان "نسبت دین با جامعه‌ی مدنی" معتقد است: "جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی است که در آن احکام و قوانین الهی حاکم باشد و نه احکام و قوانین مجعول بشری". احمد واعظی، امیر محبیان و رضا غلامی نیز دارای چنین برداشت‌هایی هستند. بدین ترتیب حکم به طرد جامعه‌ی مدنی در جوامع اسلامی می‌دهند. چون دموکراسی و به طبع آن جامعه‌ی مدنی قوانینش برآمده از سوی بشر و تدوین شده از سوی انسان است. نگاه روشنفکران دینی بدین موضوع چگونه است؟

در اینکه قوانین بشری و قوانین دینی داریم هیچ مسئله‌ای نیست. اما نکته‌ای که باید بدان توجه کرد این است که قرار است انسانها قوانین الهی را بفهمند نه فرشتگان. هر گاه که قرار است انسانها این قوانین را بفهمند از مقتضیات عالم انسانی تبعیت می‌کند و بالطبع پیش فرض‌ها و تلقی‌ها از امور ریزش می‌کند. وقتی نواندیش دینی از تفکیک میان ذاتیات و عرضیات سخن می‌گوید، وقتی می‌خواهد با کمک متد پدیدارشناسی تاریخی حجاب معاصرت را در نوردد و در زمینه و زمانه‌ی تکون کلام و پیام وحیانی قرار بگیرد در پی فهم و اجرای قوانین الهی است اما می‌داند که نمی‌تواند به معنای تحت‌اللفظی این کار را انجام داد. بلکه بر این باور است که

احکام شریعت باید متصف به عدالت و اخلاق باشد، حکمی اجرا شود که اخلاقی و عادلانه باشد و در این زمینه و زمانه بود که نص مقدس متکون شد.

پیامبر اکرم می گوید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». بدین ترتیب این احکام باید در ترازوی اخلاق توزین شود و این عین تاسی به سنت دینی و نبوی است نه در معنای تحت اللفظی آن. نواندیشان دینی تفاوتشان این است که سیاست را جدی می بینند. هر فهمی از قوانین الهی به یک معنا بشری است. چون بشر است که می خواهد آن را بفهمد و در این میان فرشتگان در میان ما نیستند. مائیم و انسان هایی که به تعبیر حافظ: "خرقه تر دامن و سجاده شراب آلوده".

نواندیشان دینی به فهم متن مقدس و بدست دادن قرائت موجهی از آن و به کار بستن آنها باور دارند. در پاسخ به جناب لاریجانی مهم این است که قرائت انسانی و اخلاقی از سنت دینی بدست آوریم و این مطلب عین تاسی به مراد خداوند است. قوانین الهی در هوا و فضا نیست بلکه توسط ما انسان های تخت بند زمان و مکان فهم و اجرا می شود. ما آدمیانی که موجوداتی زمان بند، مکان بند و زبان بند هستیم و گریز و گزیری از اینها نداریم. حال به هر امری که برای فهم آن همت بگذاریم احوال انسانی ریزش می کند و نواندیشان دینی می کوشند قوانینی که در متن مقدس نهادینه شده است را بهتر بفهمند و زمینه و زمانه ی تکون آن ها را دریابند و در روزگار خود بازسازی و در ترازوی اخلاق و عدالت توزین کنند. این موضع نواندیشان دینی در این باب است و از این ۲ گانه چنین عبور می کنند. یعنی در پی آنند که فهمی بشری و انسانی از احکام و قوانین الهی بدست دهند. منطقیون معتقدند یک بن بست ۲ گانه ای میان احکام و قوانین الهی و احکام و قوانین مجعول بشری وجود دارد. در حال که چنین نیست. پس در اینجا نسبت میان این ها تباین نیست چون انسان است که همت می گمارد تا به فهم قوانین الهی بپردازد.

بنده با چندی از آثار خانم مریم رجوی آشنا هستم. از وجه افتراق که بگذریم، شباهت های قابل توجهی میان اندیشه های نواندیشان دینی و خانم مریم رجوی وجود دارد. کتاب "اسلام، زنان و برابری" از این حیث قابل توجه است. آیا شما نظر خاصی در این باب دارید؟

بنده با آثار ایشان آشنا نیستم.

رامین جهانبگلو در کتاب "مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران می نویسد: حقیقت به شکل مطلق وجود ندارد. زیرا آنچه هست، راه ها و طرق مختلفی است که برای وصول به حقیقت در برابر ما وجود دارد. به عبارت دیگر، حقیقت برای روشنفکر مدرن به صورت ایمان مطرح نمی شود" آقای جهانبگلو چه حقیقتی را مد نظر دارد؟ آیا منظورشان حقیقت الهی است یا حقایق زمینی و عینی؟ این تکرر گرای (پلورالیسم) در دستگاه فکری شما چگونه تفسیر و تاویل می شود؟

اگر بخوهم بر این گزاره سخن بگویم نظر ایشان است که می گوید حقیقت به شکل مطلق وجود ندارد. در عین حال می توان دو معنا را از حقیقت بیان کرد: ۱. حقیقت به معنای واقعیت ۲. حقیقت به معنای صدق چون خود رئالیست هستم به هر دو معنا قائل به حقیقت هستم. ۱. رئالیستی که بیرون از ما تعین دارد که این یک بحث وجود شناسانه است. ۲. اگر بگوئیم درک ما از جهان پیرامون و گزاره هایی که ریخته می شود آیا معرفت بخش هست یا نه؟ در حالی که پیشینه ی معرفتی افراد نیز مختلف است و با کثرت آرا و تنوع غیر قابل تحویل به وحدت مواجهیم. شخصا پلورالیست هستم و به پلورالیست نجات باور دارم. یعنی اکثر گروندگان به ادیان

مختلف، علی الاصول بر نهج ثواب اند. بر خلاف شمول گرایان و انحصار طلبان بر این باورم که ما با رستگاری اکثریت گروندگان به ادیان مختلف مواجهیم. به تعبیر سپهری: "رستگاری نزدیک... در لای گل های حیات".

بدون شک مفاهیم و معانی در گذر زمان دچار تحول و تطور می شود. مراد شما از روشنفکر چه تحولات و دگرگونی هایی با تعریف روشنفکر از نگاه شریعتی و جلال آل احمد پیدا کرده است؟

روشنفکری جزو مفاهیم بر ساخته ی اجتماعی است و مولفه ها و مقومات گوناگونی دارند شاید همان تاکید بر آموزه های عصر روشنگری و کرامت انسانی و پاسداشت حقوق بنیادین بشر مولفه هایی است که امروزه کسی مثل بنده در روشنفکری می بیند و بدان باور دارد. کمتر این معنا مدنظر کسانی چون شریعتی و مرحوم جلال آل احمد بوده است. بدین معنا مفاهیمی چون لیبرالیسم، روشنفکری، سکولاریسم و همه ی این مفاهیمی بر ساخته ی اجتماعی اند که در مضامین و مولفه ها تحول و تطور پیدا می کنند.

آقای شبستری در طول مباحثشان از تعبیر "حقوق بشر اسلامی" سخن گفته اند. شما نیز در مقاله ی "هم سهم عقل، هم سهم دل" عرض کردید: "می توان دیندار ماند، در عین حال دموکرات بود، و هم حقوق بشر را پاس داشت" در این جمله ۳ واژه ی کلیدی وجود دارد: دیندار، دموکرات و حقوق بشر.

آیا فکر نمی کند مابین واژگان ذکر شده پارادوکسی وجود دارد. جهان بینی اسلام در نص مقدس، دموکراسی را نقض می کند. حال چه به صراحت چه به صورت تلویحی. چون نگاه به به انسانها متفاوت است. این تنها در صورتی امکان پذیر است که اسلام را از نقش حداکثری به نقش جداقلی ببریم. نظرات شما در این خصوص چیست؟

به تعبیری، ما نص صریح نداریم. بلکه کثرت قرائت داریم. نص صریح یعنی ما باشیم و مر دیانت. در حقیقت ما کثرت قرائت های مختلف داریم و مائیم و متنی که در پشت پیش فرض ها و پیش فهم های خود می فهمیم. استدلال های که نواندیشان دینی در این خصوص ارائه کرده اند قابل دفاع است و می توان هم مسلمان بود و هم دموکرات. در اینجا همانطور که گفته ام سخن از سازگاری است نه استخراج. این شدنی است که افراد هم دیندار باشند و هم دموکرات. ارزش های دموکراتیک را می توان بر گرفت و متناسب با آن زندگی را سامان بخشید یعنی با پالایش فقه و بازخوانی احکام اجتماعی - فقهی و توزین آن ها در ترازوی عدالت و اخلاق به چنین خواسته ای نور تحقق تاباند. کار نواندیشان دینی آن است که با تاسی به روح و پیام مندرج در احکام فقهی و سنت دینی به بازخوانی و باز فهمی آن ها همت گمارد. به تعبیر جناب شبستری: فقه سیاسی بستر عقلایی خود را از دست داده است و در کثیری از این احکام باید تجدید نظر کنیم و آن ها را بازخوانی انتقادی کنیم. با عنایت به اینکه بشر جدیدی بر کره ی خاکی سر بر آورده و مبانی انسان شناختی، معرفت شناختی، اخلاقی و مناسبات ما عوض شده و در پرتوی آن می توان حقوق بشر را پاس داشت و از سازگاری میان این مضامین و احکام و قوانین بشری سراغ گرفت.

جناب دکتر سروش گرامی بسیار خوشحال شدیم که وقت پر ارزشتون رو در اختیار نشریه ی روشنگر دانشگاه شیراز قرار دادید. هر جا هستید موفق و سر بلند باشید.

جملات در پراگ

با در نظر قرار دادن اجتهاد در اصول و تفکیک میان ذاتیات و عرضیات و رفروم در فقه؛ نواندیشان دینی در پی این هستند از سازگاری و تناسب دیانت و حکومت و ساز و کار دموکراتیک سراغ بگیرند. ارتباط وثیق سیاست و دیانت از سویی و عدم ارتباط میان دیانت و حکومت سخن گفته اند.

قرار است انسانها قوانین الهی را بفهمند نه فرشتگان. هر گاه که قرار است انسانها این قوانین را بفهمند از مقتضیات عالم انسانی تبعیت می کند و بالطبع پیش فرض ها و تلقی ها از امور ریزش می کند

روشنفکری جزو مفاهیم بر ساخته ی اجتماعی است و مولفه ها و مقومات گوناگونی دارند شاید همان تاکید بر آموزه های عصر روشنگری و کرامت انسانی و پاسداشت حقوق بنیادین بشر مولفه هایی است که امروزه کسی مثل بنده در روشنفکری می بیند و بدان باور دارد.

به تعبیری، ما نص صریح نداریم. بلکه کثرت قرائات داریم. نص صریح یعنی ما باشیم و مر دیانت. در حقیقت ما کثرت قرائت های مختلف داریم و مائیم و متنی که در پشت پیش فرض ها و پیش فهم های خود می فهمیم. استدلال های که نواندیشان دینی در این خصوص ارائه کرده اند قابل دفاع است و می توان هم مسلمان بود و هم دموکرات.